

مدرسه در رنج تمرکز

چرا نظام آموزشی ما متمرکز است و پیامدهای آن برای مدرسه چیست؟

دکتر شهین ایروانی

تمرکز یکی از ویژگی‌های نظام آموزشی ایران است. تقریباً تمامی تصمیمات در ادارات ستادی وزارتخانه اتخاذ می‌شود و کلیه برنامه‌ها و فعالیت‌ها به صورت یکسان برای تمامی مناطق و سپس مدارس در اقصا نقاط کشور، برای اجرا، ابلاغ می‌شود. باید دانست که تمرکز در نظام‌های آموزشی، مورد نقد و حتی انتقاد نهادها و منابع علمی و پژوهشی است و به ویژه نهادهایی مانند یونسکو گسترش رویکرد عدم تمرکز در نظام‌های آموزشی را توصیه می‌کنند. این در حالی است که در نظام آموزشی ایران، از آغاز دوره پهلوی اول تا امروز، تمرکز یکی از عناصر ماهوی و جدایی‌ناپذیر این نظام بوده است. در نظام متمرکز سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و اختیارات به رأس سازمان محدود می‌شود و در مقابل و اطاعت و پذیرش و اجرای منفعلانه آن‌ها به سطوح پایین و قاعده سازمان محول می‌شود. سلسله مراتب قدرت از بالا به پایین و توزیع روابط قدرت دارای روند کاهشی است. نوبت مدرسه هم که می‌شود، همه چیز از بالا تعیین و تعریف شده است. و لذا مدرسه فقط موظف به اجرای تمام مواردی است که در قالب مقررات، آیین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های روزانه و هفتگی ابلاغ شده است. گزارش اجرا را نیز در هر مورد باید به ادارات بالادستی به تفصیل و با تصویر یا مکتوب ارائه دهد. به این ترتیب در نظام توزیع قدرت و اختیار، مدرسه، که در قاعده هرم قدرت قرار دارد، همواره به تحمل بار سنگین «بایدها و نبایدهای تعیین شده» از سطوح مختلف سازمان‌های ستادی مجبور است.



سابقه طولانی تمرکز در فرهنگ ما

فرهنگ تمرکزگرایی در کشور ما سابقه‌ای به قدمت حیات قبیله‌ای و سپس تشکیل دولت‌ها دارد. قدرت مطلق در دست کسانی متمرکز است که در رأس نهادها قرار دارند: پدر در خانواده، رؤسای طوایف، شاهان، خان‌های قبیله‌ها، حاکمان و سلاطین؛ و آنگاه که نظام اداری مدرن به ایران آمد، زیر پوست نظام بوروکراتیک، همواره قدرت در دست وزرا، مدیران و رؤسا قرار گرفته است.

پیشینه تاریخی نهادهای آموزشی نیز حضور قدرت و تمرکز را شهادت می‌دهد. در دوره پیشامدرن، نهادهای آموزشی هرچند نهادهایی در پیوند مستقیم با حکومت‌ها نبودند، در درون خود با چنین فرهنگی می‌زیستند. در مکتب، ملا یا معلم نسبت به

دانش‌آموزان مرجع مطلق قدرت بود، اگرچه در تعیین برنامه آموزش به مرجع بالاتری پاسخ‌گو نبود. ملای مکتب خود برنامه آموزشی‌اش را انتخاب می‌کرد، و مدارس علوم دینی نیز مرجع بالاتری در تعیین برنامه آموزشی‌شان نداشتند. در دوره مدرن، اولین نهاد آموزش و پرورش جدید ما، یعنی دارالفنون، نیز با اینکه نهادی دولتی بود، مرجع بالادستی برای تعیین برنامه و فعالیت‌های آموزشی نداشت؛ هرچند ناصرالدین شاه تأکید کرده بود که «از آن زهماری‌ها [منابع مربوط به انقلاب کبیر فرانسه] نخوانند». اما حتی در چنین نهادی نیز مناسبات درون مدرسه‌ای به‌ویژه رفتار مدیر و نظامت مدرسه با محصلین مبتنی بر امر و نهی و حتی تنبیه بود.

در حوزه آموزش عمومی نیز، وقتی مدرسه‌های جدید شکل گرفتند، تا پیش از انقلاب مشروطه، نهادی مستقل بودند و برنامه آموزشی را خود تعیین می‌کردند اما فرهنگ درون مدرسه کماکان متکی به اعمال قدرت مدیر و معلم بر دانش‌آموز بود. این استقلال در مدیریت و برنامه‌ریزی، البته چندان طولی نکشید. زیرا مکتب به حاشیه رانده شد و مدرسه نیز تقریباً به یک باره اختیاراتش را از دست داد. تا آنجا که امروز برای مدرسه بیش از نسیمی از آن استقلال باقی نمانده است. سؤال این است که چرا و از چه زمان مدرسه چنین کاهشی را آغاز کرد؟

آغاز داستان تمرکز

با توجه به اینکه تا زمان انقلاب مشروطه، مدارس در برنامه‌ریزی آموزشی و درسی خود کاملاً استقلال داشتند، شکی نیست که اولین قدم به‌سوی تمرکز ماده ۱۹ متمم قانون اساسی مجلس مشروطه بود که مدرسه و مکتب را در ساختار وزارت علوم و معارف قرار داد. البته این بدان معنا نیست که نفس حضور یا مداخله دولت، یک نظام آموزشی را به نظامی متمرکز تبدیل می‌کند. اما وجود مرجعی فراتر از مدرسه، که چارچوبی را برای

مدرسه تعیین می‌کند، اولین گام در این راستاست. درواقع معمولاً این میزان وابستگی اقتصادی مدرسه به دولت‌هاست که حد اعمال نفوذ دولت در برنامه مدرسه را تعیین می‌کند. در آن زمان، چون وزارت علوم در تأسیس و افزایش مدارس دولتی چندان توفیق نداشت، تا زمان حاکمیت پهلوی اول، اعمال تمرکز بر مدارس نیز موضوعیتی نیافت. وزارت علوم البته به این امر مایل بود و لذا مدام برای مدارس نامه می‌فرستاد و اجرای «برنامه تعیین شده» را طلب می‌کرد، اما این اصرار چندان مقرون به‌توفیق نبود و مدارس عموماً خودگردان و کماکان مستقل بودند.

دوره پهلوی: شکل‌گیری

یک نظام کاملاً متمرکز آموزشی
درواقع نظام متمرکزی که امروز با آن مواجهیم، فرزند تحولات دوره پهلوی اول است. در این دوره چند عامل موجب شد تا یک نظام آموزشی مطلقاً متمرکز شکل بگیرد:

- مدرسه مهم‌ترین ابزار اجرای سیاست مدرن‌سازی ایران و نیز تربیت کارمند برای ادارات جدیدالتأسیس بود. به‌همین دلیل در مرکز توجه قرار گرفت.

- رضاخان یک نظامی بسیار خشن بود و با همین رویه نیز در تمامی حیطه‌ها از جمله حیطه آموزش و پرورش، حکومت می‌کرد.

- این رویکرد قدرتمدارانه مطلق را الگوگیری از نظام آموزشی فرانسه نیز تشدید می‌کرد. زیرا نظام آموزشی فرانسه یادگار مدارس ناپلئون بناپارت برای تربیت سرباز بود و پیش‌تر تمرکزگرایی در نظام آموزشی فرانسه را نیز موجب شده بود.

تمامی این عوامل موجب شد تا سیاست‌های رضاخان، از سال ۱۳۰۶ شمسی به بعد، برای گسترش مدارس دولتی و همگانی کردن آموزش موجب شکل‌گیری یک نظام آموزشی کاملاً متمرکز شود. درهمین راستا، مدارس ملی و مدارس خارجی نیز می‌بایست



تحت‌امر کامل وزارت فرهنگ قرار می‌گرفتند، لذا برای اطمینان از اینکه مدارس خارجی از حیطة این فرمان خارج نشوند، درنهایت از آن‌ها خلع ید شد.

رضاخان که تحمیل دیدگاه‌های فرهنگی خود را از حذف حجاب دانش‌آموزان و معلمان زن و سپس تغییر نوع لباس مردان آغاز کرده بود، برنامه‌ای یکسان و اجباری را برای تمامی مدارس تعیین کرد. این برنامه هم برنامه آموزشی و هم فوق‌برنامه مدارس را شامل می‌شد. و از اینجا - یعنی از نود سال پیش - نظام آموزشی متمرکز ایران شکل گرفت و آنچنان ریشه دواند که تا امروز هنوز با قدرت تمام به حیات خود ادامه می‌دهد. آن زمان، هنوز عمر مدرسه‌های جدید در ایران به پنجاه سال نرسیده بود و درواقع مدرسه دوره کودکی خود را طی می‌کرد. در دوره پهلوی دوم (محمدرضا پهلوی) نیز همین روند سیاست اصلی وزارت آموزش و پرورش بود، اگرچه به دلیل کاهش فضای نظامیگری امکان محدودی برای تعریف محتوای تکمیلی و فوق برنامه و نیز به کارگیری نیروهای موردنظر مدیر در مدرسه فراهم آمد. به همین دلیل بود که برخی مدارس توانستند با تبعیت از ضوابط وزارتخانه در برنامه درسی، برخی از آموزه‌ها و فعالیت‌های آموزشی یا پرورشی و دینی دلخواه خود را در مدرسه‌ها وارد برنامه کنند. فعالیت‌های مدارس مذهبی و مدارس تجربی در دوره پهلوی دوم به واسطه همین شرایط بود.

نداوم و تقویت تمرکز

پس از پیروزی انقلاب اسلامی
در سال ۱۳۵۷، زمانی که انقلاب اسلامی پیروز شد، مدرسه دوره‌ای ۵۰ ساله را در همان نظام متمرکز آموزشی طی کرده بود. اما خیلی زود، از اولین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ارائه طرح‌های اصلاحات آموزشی توسط گروه‌های مختلف فرهنگی آغاز شد. حاصل این پیشنهادها تهیه چندین

طرح تغییر و تحول در نظام آموزشی بود که مبنایی برای برخی تغییرات در نظام آموزشی متوسطه و عمومی در دهه هفتاد شمسی قرار گرفت. با وجود این تمرکزگرایی در نظام آموزشی پس از انقلاب نیز کماکان ادامه یافته است. شاید عواملی نظیر حساسیت‌های ناشی از شرایط انقلاب، احساس خطر نسبت به نفوذ جریان‌های ضد نظام از جمله مواردی باشد که موجب این تمرکز شده است.

پیامدهای تمرکز برای مدرسه

در هر نظام آموزشی حیطة اقدامات و موقعیت‌هایی که نیازمند تصمیم‌سازی است، بسیار گسترده است و در سلسله مراتب سازمانی، مدرسه بیش از همه در معرض چنین موقعیت‌هایی قرار دارد. مدرسه به عنوان آینه نظام آموزشی، کانون اصلی اقدامات و تصمیم‌سازی‌هاست، زیرا همواره در معرض مواجهه با موقعیت‌ها و دانش‌آموزان متنوع قرار دارد. این تنوع مانع استفاده از یک الگوی ثابت برنامه و عمل است. تجربه هر مدیر و معلمی در مدرسه و کلاس درس، مؤید وجود این موقعیت‌های متنوع و گاه پیش‌بینی‌ناشده‌ای است که ممکن است شرایط معمول مدرسه و کلاس را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. به علاوه در شرایط عادی نیز، گاه نیروهای شاغل در مدرسه، می‌توانند برای بهبود و کیفیت‌بخشی یا رفع ضعف‌های برنامه و محتوا اقداماتی انجام دهند. اما نظام متمرکز چنین امکانی را از مدرسه و نیروهای خود سلب می‌کند. تمرکز عملاً حق انتخاب، قدرت نوآوری و خلاقیت و اقدام به موقع و بایسته را از مدرسه می‌گیرد و موجب یکسان‌سازی مدارس و حتی دانش‌آموزان می‌شود. در پدیده تمرکز، دو مفهوم کلیدی وجود دارد که قدرت و حق تصمیم‌گیری است. براین اساس، نظام متمرکز مدرسه را به اطاعت می‌خواند و برای هر تصمیمی خارج از چارچوب‌های تنگ تعیین شده، مدرسه را مورد تهدید و توبیخ قرار

می‌دهد. چنین رویکردی، به مدرسه و نیروهای آن پیام ناتوانی، عدم صلاحیت و غیرقابل اعتماد بودن القا می‌کند که حاصل آن ضعف تدریجی مدرسه و نیروهای آن، کاهش تعلق نسبت به نظام آموزشی و برخوردی حداقلی با وظایف تعیین شده است و درنهایت مانع بهره‌گیری کامل و همه‌جانبه از توانمندی‌های معلم می‌گردد.

با این رویه، لاجرم، زبان مدرسه نیز زبان قدرت است و به نوبه خود، مدرسه را نیز به سوی اطاعت خواهی از دانش‌آموز هدایت می‌کند. از دانش‌آموز خواسته می‌شود که مطیع معلم و مدرسه باشد، درغیراین صورت، در معرض اتهام و حتی تنبیه قرار می‌گیرد. روشن است که وقتی دانش‌آموز چنین فرهنگی را در مدرسه، که خود یک جامعه محسوب می‌شود، بیاموزد، نمی‌تواند در جامعه بزرگ‌تر جز بر همین رویه رفتار کند! درواقع فرهنگ تمرکز در مدرسه همین روح را به دانش‌آموزان القا می‌کند.

در نظام آموزشی متمرکز، نه به معلم اعتمادی هست نه به دانش‌آموز، در نتیجه نوعی محتوامحوری جای معلم یا دانش‌آموزمحوری را می‌گیرد. طرح سؤالات ناهمسو با محتوا و صرف وقت برای آن در کلاس عملاً ناممکن می‌شود. علائق دانش‌آموز تحت‌الشعاع محتوای تعیین شده قرار می‌گیرد و تعیین زمان‌های دقیق برای اتمام سهم تعیین شده از محتوا، حتی امکان ایجاد انعطاف و ارائه شناور محتوا را از معلم می‌گیرد، و چون دانش‌آموز قابل اعتماد نیست، در هنگام ارزیابی باید مورد مراقبت و کنترل قرار گیرد. به واسطه همین پیامدهاست که به شهادت پژوهش‌های انجام شده، کاهش تمرکز موجب افزایش کارایی معلمان و دانش‌آموزان می‌شود.

تمرکز مضاعف

در نظام آموزشی ما

نمادهای تمرکز در نظام آموزشی ایران بسیار آشکارتر است، چرا که

عواملی این نظام را هرچه بیشتر و عمیق‌تر با پدیده‌ی تمرکز عجین کرده است. مهم‌ترین این عوامل، فرهنگ تاریخی استبدادزده‌ای است که به‌شدت بر مدار فردیت و قدرت‌مداری و تصمیم‌گیری فردی شکل گرفته است. به‌دلیل همین ریشه‌ی عمیق، ما با دو لایه‌ی تمرکز در مدرسه مواجه هستیم؛ یکی رفتار تمرکزگرا در درون مدرسه‌های نوین، و پیش از آن در مکتب‌خانه، و دیگری تمرکز فرامدرسه‌ای، که آغاز آن دوره‌ی پهلوی اول است. به‌این‌ترتیب، مدرسه‌های ما، تمرکزی مضاعف را تجربه کرده‌اند. و سنخیت این دو لایه، موجب تعمیق و ماندگاری این پدیده در مدرسه شده است. به‌همین دلیل است که، پس از طی دوران رضاخان، با وجودی که بسیاری از محدودیت‌ها رفع و فضای فعالیت بازتر شد، اما تمرکز در نظام آموزشی کاهش نیافت و پس از انقلاب اسلامی نیز کم‌وبیش تا امروز تداوم یافته است.

نکته‌ی بسیار قابل توجه دیگر، آنکه، برخلاف سایر حوزه‌ها که استقلال مالی، درجاتی از آزادی در تصمیم‌گیری را برای آن‌ها فراهم می‌آورد، و مدرسه نیز در دهه‌های اول حیات خود در دوره‌ی قاجار، درجه‌ای از این آزادی را تجربه کرد، اما از زمان تحمیل برنامه‌ی یکسان به مدارس، استقلال مالی مدرسه موجب به‌رسمیت شناختن استقلال نسبی آن در تصمیم‌سازی و برنامه‌ریزی نشده است.

تمرکز مضاعف در نظام آموزشی ما پیامدهای دیگری به شرح زیر را نیز موجب شده است.

- چون همه‌ی مدارس، چه دولتی و چه خصوصی، موظف به اجرای برنامه‌های آموزشی و درسی معین و یکسانی هستند (یکسان‌نگری)، به‌جز آنکه تفاوت‌های مدارس و مناطق به‌رسمیت شناخته نمی‌شود، عملاً فرصتی برای طراحان و تجربه‌ی محتوا و برنامه‌های جدید که دست کم برخی مدارس خصوصی می‌توانند بهترین محمل برای اجرای آن‌ها باشند، فراهم نمی‌آید.

- شدت اصرار بر «از پیش تعیین کردن همه‌چیز برای مدرسه»، موجب شکل‌گیری نوعی دولایگی در مدارس اعم از دولتی و خصوصی می‌شود. در این دولایگی، لایه‌ی رویین سطحی، با هدف حفظ ظاهر و مبین بایدهای نظام متمرکز آموزشی است؛ و لایه‌ی زیرین، لایه اقدامات غیررسمی مدرسه است که تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات را با توجه به شرایط مقتضی تعیین می‌کند. این دو گانگی اگرچه مدرسه را دچار اختلال عملکرد دوگانه می‌کند؛ اما به حکم طبیعت از آن گریزی نیست. زیرا انکار اختیار و قدرت تشخیص هر فرد یا گروهی، به‌ویژه در نهادی نظیر مدرسه که همواره با مسائل متنوع مواجه می‌شود و باید تصمیم بگیرد، هرگز موجب محو این قابلیت‌ها نمی‌شود، بلکه به‌تدریج، راهی شکل می‌گیرد تا این قابلیت ابراز شود و مورد استفاده قرار گیرد. این لایه‌ی دوم، همان سازمان غیررسمی است که در دانش مدیریت سازمانی از آن یاد می‌شود.

- شکی نیست که تمرکز موجبات نگاه کمی و عددمدار و نیز ظاهرگرایی را در نظام آموزشی فراهم می‌کند. کنترل‌گری، مخاطب را به‌سمت ظاهرسازی و نیز جمع کردن شواهد محسوس و قابل شمارش می‌راند. درحالی‌که ماهیت آموزش با کیفیت و تحول عمیق پیوند دارد. اینکه فارغ‌التحصیلان مدارس ما از آنچه انتظار می‌رود فاصله‌ی بسیار دارند، خود نمایانگر وجود چنین بیماری‌هایی در نظام آموزشی است و به‌کرات به آن اشاره شده است.

- مدرسه که مهم‌ترین مأموریتش اصلاح فرد و اصلاح جامعه به‌واسطه اصلاح افراد است، به‌جای انجام مأموریت آگاهی‌بخشی و تمرین رفتار متعادل در دانش‌آموزان، در راستای مقابله با مؤلفه‌های آسیب‌زای فرهنگ تاریخی‌مان، عملاً به بازآموزی و بازتولید همان فرهنگ می‌پردازد و به‌این‌ترتیب، در انجام مأموریت خود موفق نخواهد بود؛

بدین ترتیب، مدرسه موجبات تداوم این فرهنگ را در جامعه و در روابط میان فردی فراهم می‌سازد.

- با کاهش پویایی مدرسه و واداشتن آن به سکون و انفعال، مدرسه بیمار و رنجور می‌شود. تمرکز در مدارس ما یکی از عوامل اصلی رنجوری است که خود را در فرایند آموزش دانش‌آموزان می‌نمایاند. همین امر به نوبه‌ی خود موجبات تردید والدین را، نسبت به توانایی مدرسه در امر آموزش و پرورش فرزندان، فراهم کرده است. نگاه همراه با تردید والدین به توان مدرسه و فراتر از آن گرایش به تحصیل فرزندان خارج از نظام آموزشی واکنش‌هایی است که عدم اعتماد به مدرسه موجب آن شده است.

اگر نظام آموزشی در پی اصلاح بنیادین خود است، لاجرم باید واقعیت تمرکز موجود را به‌عنوان یک معضل اساسی، به‌رسمیت بشناسد و در پی چاره‌اندیشی برای رفع آن برآید وگرنه این معضل، همه‌ی برنامه‌های اصلاحی را نیز استحال خواهد کرد. مدرسه به‌دلیل ماهیت فعال و مؤثر خود، مستعد و نیازمند احیای هویت است. کاهش فشار از گرده مدرسه و افزایش تدریجی استقلال آن، به‌ویژه در برنامه‌ریزی و تصمیم‌سازی‌ها، یکی از مهم‌ترین الزامات تحول بنیادین در نظام آموزشی است.

* پی‌نوشت‌ها

۱. در واقع تنها اجبار است که اصل یکسانی برنامه مدارس را اندکی خدشه‌دار می‌کند؛ مواردی نظیر دایر شدن مدارس روستایی با کلاس‌های چند پایه و مختلط و تفاوت زمان تعطیلی مدارس در برخی مناطق سردسیر یا گرمسیر نمونه‌های معدودی از موارد نقض گرایش یکسان‌سازی برنامه‌های مدارس است.

۲. فاصله وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی که منجر به سقوط سلطنت لویی شانزدهم در فرانسه شد، تا تأسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱ میلادی ۱۲۳۰ شمسی کمتر از هفتاد سال و چندان دور نبود. ناصرالدین شاه را رسانده بودند که آشنایی با دانش دنیای غرب، می‌تواند جایگاه او را نیز با خطر سقوط مواجه کند. لذا مطالعه کتاب‌های مربوط به انقلاب فرانسه را در دارالفنون ممنوع کرده بود.